



ساربان و خانواده اش در دوره استبداد

در قدم اول باید والد و خانواده اش معرفی شده بعد در مورد هنرمند حنجره طلایی ، مردمی و بی بدیل کشور و علتی که چرا زندگی اش در حالت خیلی رقت بار و پر ماجرا سپری شده است می پردازیم؟

پدر ساربان مرحوم پیر محمد مشهور به کاکو یا اکه پیرو مشهور بود. دکان برنج فروشی در مندوی کابل داشت و به خانواده شریف محمودی فقید ارتباط داشت.

کاکا پیرو مرد کاکه، ستنگ بود زیادتر ایام جوانی خویش را به سمت شمال بخصوص در مزار شریف سپری نموده و شخص خراجی بود . رفقای زیادی داشت که اکثر " به دکانش به دیدن و ملاقاتش می آمدند. آهسته صحبت میکرد و خصلت عیاران را داشت.

وقت که از دکان بطرف خانه و یا از خانه بطرف دکان میرفت همیشه دست خود را در عقب خود و یک دست را بالای دست دیگر گذاشته بطرف زمین نظر نموده ، قدم آهسته بر میداشت. دربین راه با هیچکس صحبت نمی نمود. اما در منزل و یا دکان او اگر شخصی می آمد به بسیار خوشی و مسرت و صمیمیت از آنها پذیرایی می نمود.

اکه پیرو لباس خوبی در تن می نمود، لنگی مشهدی، پیزار های پشاور در فصل بهار و در زمستان کلوش روسی در پا و پتوی پشمی اعلی در دوش داشت.

کاکو پیرو رفقای زیادی داشت، بعضی اوقات با ایشان از طرف شب به زیارت تمیم انصار و جابر انصار به شهدای صالحین رفته شب را در صحن حویلی زیارت سپری می نمودند.

از طرف شب پلو و از طرف صبح نان روغنی با قیماق چای وطنی نوش جان میکرد، و با قادر مجاور مسجد پدر ظاهر دهن کج لطف خاصی داشت.

کاکا پیرو بر علاوه رفقا یک رفیق صمیمی دیگری داشت که رفت آمد فامیلی داشتند ، که ملک سید احمد استالفی نام داشت.

اکه پیرو با یک تعداد رفقای خود که در حدود پانزده بیست نفر می شد در وقت میله معینه به استالف میرفتند، چندین روز و شب را در منزل سیدو که مشهور به لاله کو بود سپری می نمود.

در روز دوم میله ملک سید احمد ، مهمانان را به خانه خسربره خود در نزدیک بازار استالف میبرد، و شوربای جانانه شمالی با انگور برای مهمانان از طرف چاشت تهیه می نمود. مهمانان به طرف زیارت (ایشان صاحب) و چشمه شور میرفتند، و از طرف عصر قیماق چای خویش را با نان روغنی در تخت محمد امین خان که در بالای تپه مرکز استالف واقع است بخوشی سپری می نمودند.

برادر سید احمد ملک، ملک میر احمد خسربره سید حسین والی دوره حبیب الله کلکانی بود. بلاخره کاکو پیرو به مرض عکک مبتلا شده تحت مداوی متخصص جرمنی در کابل قرار گرفت سودی نبخشید وفات نمود، نامبرده را بطرف جنوب زیارت جابر انصار بخاک سپاریدند. روح اش شاد ، یادش گرامی و ماوایش بهشت برین.. انا لله و انا الیه راجعون.

پسران کاکا پیرو عبدالهادی محمودی ، عبدالرحیم محمودی، (ساریان) ، دین محمد محمودی و داماد آن مرحوم عبدالغنی استاد ریاضیات لیسه حبیبیه و خانمش محترمه شفیقه جان نور که یگانه صبیبه مرحوم پیر محمد قندهاری است در امریکا زیست مینماید ، میباشند.

داکتر عبدالهادی محمودی پسر پیر محمد قندهاری در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در گذر سردار جانخان تولد یافته تحصیلات خویش را در لیسه نجات و فاکولته طب به پایان رسانیده است.

در ولایات مختلف کشور به حیث داکتر خالصانه و صادقانه در خدمت مردم خویش قرار داشت. در ابتدا بنام (بهدار) تخلص می کرد، بعد مرحوم دوکتور عبدالرحمن محمودی تخلص فامیلی خویش را بنام محمودی در روزنامه اصلاح نشر کرد. و بهدار به محمودی تبدیل شد.

داکتر هادی محمودی به لسانهای آلمانی، انگلیسی آگاهی کامل داشت و هم به لسان های عربی، روسی نیز بلدیت داشت، به زبان دری و پشتو استاد بود.

دوکتور هادی محمودی پیرو فقید دوکتور عبدالرحمن محمودی بود و در بسا تظاهرات مردم کابل اشتراک میکرد.

در وقت صدارت سردار داود خان بنام شعله یی با چند نفر دیگر با وجودیکه سیاست را کنار گذاشته بود به مطالعات و تحقیقات علمی خود مصروف بود در قلعه کرنیل محبس دهمزنگ زندانی شد.

در خانه کرایه زندگی داشت، در حاکمیت خلقی ها تحت تعقیب شدید قرار داشته و بالأخره مجبور به ترک وطن شد و به پشاور فرار نمود.

باید تذکر داد که داکتر هادی محمودی پسر اول و دوم ساربان و سوم دین محمد پسران پیر محمد کندهاری میباشند.

پسر سوم ! دین محمد محمودی !

نامبرده در کوچه علی رضا خان کابل تولد یافته تحصیلات خویش را در لیسه حبیبیه به اتمام رسانیده است، بعد به صفت مامور در وزارت معادن و صنایع ایفای وظیفه میکرد.

دین محمد مشهور به (دینو) در مکتب دارای اخلاق حمیده ، رفیق دوست ، خوش طبع و انسان بی آلاشی بود.

بچه های که در دهه چهل در لیسه حبیبیه متعلم بودند همه با دین محمد شناسایی داشتند برای اینکه با همه هم صنفی های خود شوخی و مزاح داشت و خنده زیاد میکرد.

دین محمد محمودی دارای قلب پاک و صادق بود ، به سپورت علاقه داشت، خصوصاً " روزیکه مکتب حبیبیه مسابقه فوتبال میداشت ، دین محمد برای تشویق بازیکنان در کول حبیبیه و کول استقلال حضور میداشت و آنقدر هیجانی می شد که حتی صدایش خپ و چپ میشد.

دین محمد جان شخص بسیار جدی و عصبی مزاج بود هیچ وقت تحمل یک امر را نداشت که بالایش امر شود، انسان آزاده و دوست داشتنی بود.

جوان بلند بالا ، اندام خوب ، خوشرو، چشمان سیاه و ابروی پیوسته داشته و خوش مشرب بود. از طرف وزارت معادن و صنایع برای ادامه تحصیل مدت دو سال به شوروی اعزام گردید اما از کمونیست ها خوشش نمی آمد، دوستان زیاد داشت که عضویت شعله جاوید را دارا بودند اما خودش سر شار و آزاده و به هیچ جریان سیاسی ارتباط نداشت. برای همه اقوام احترام خاصی داشته و از هر قوم دوستان داشت .

اما افسوس که این شخصیت فرهیخته و با شهامت را دستگاه کام بنام اینکه مربوط به جریان شعله جاوید بوده گرفتار و به شهادت رسانیدند و جسد اش را به فامیل ندادند .

روح اش شاد و یادش گرامی باد!

موصوف با دختر محترم عبدالودود حیدر ، رحیمه جان حیدر برادر زاده و هاب حیدر ازدواج نموده بود و در یک آپارتمان کرایه در کوچه گل فروشی شهر نو زندگی می نمود. فعلا خانمش با دختران اش در آلمان بسر می برند.

ملت عذاب دیده و مظلوم و ستمکش ما در تمام ادوار تاریخ از حکمفرمایان ، حاکمین، سردمداران ، چه چپ و چه راست صدمه دیده و می بینند، بهر حال..

پسر دوم کاکا پیرو عبدالرحیم نام داشت که ابتدا محمودی تخلص میکرد. بعد ساربان شد.

عبدالرحیم ساربان در هفتم حمل ۱۳۱۶ خورشیدی در گذر علی رضا خان تولد یافته است، وی تا صنف ششم در مکتب قاری عبدالله در کابل تحصیل نموده و بعد تا صنف هشتم در لیسه میخانیک تحصیل کرده است.

ساربان یک بچه سرشار و رفقای زیادی داشت و لبخند مخصوص خودش در وقت صحبت کردن در لبانش ظاهر میشد.

با دوستان و آشنایان احترام و محبت خاصی داشت. وی آواز خوان شوقی بود، اولین خواندنش در عروسی سمیع جان در گذر گلاب کوچه مندوی صورت گرفته بود.

ازین که وزیر نگهت یکی از ممثلین ورزیده بود به همسایگی شان قرار داشت ، جای پای عبدالرحیم به صحنه تمثیل واقع مندوی کشیده شد.

نامبرده در وقفه های درامه ها آواز خوانی مینمود و در دو سه درام به مرور زمان رول اول را بازی کرد ، چون آواز گیرا و دلنشین داشت به رادیو کابل نیز آوازخوانی را آغاز کرده با سلیم سرمست، ننگیالی ، نوشاد، اسماعیل خان و غیره اعضای آرکستر در تماس بود، بر علاوه از کمپوز فضل احمد نینواز ، سلیم سرمست برای وی کمپوز میداد، به نواختن هیچ آلات موسیقی دسترسی نداشت. چند ماهی نزد استاد فرخ افندی رفته تا ماندولین را بیاموزد اما موفق نشد.

وی در یک وقفه درام شعری از ملک الشعرای بهار را سرود!

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید

قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید

جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه

ای بزرگان وطن بهر خدا شاد کنید

این آهنگ از طرف تماشاچیان خیلی ها بدرقه شد. اما استبداد بی خبر نمانده فوری عبدالرحیم محمودی را اخراج و به همین بهانه چون خاندان نادری با فقید محمودی مخاصمات و تعایش و سماجت داشته، ددمنشانه آهنگش مصادره و خودش را برای چند روزی به زندان برده و بعد رها گردید. اما اجازه خواندن نه در رادیو و در جای دیگر را نداشت.

موصوف دوباره به دکان پدر خویش که برنج فروشی داشتند به شغل برنج فروشی پرداخت. در سال ۱۳۳۲ خورشیدی شامل لوای مستقل مخابره شد، بعد از تکمیل دوره مکلفیت عسکری همربایی انجنیر عطایی به شرکت برق سروبی رفت و آمد داشت.

بعدا به وزارت تجارت داخل وظیفه شد. تا اینکه (استاد رشید جلیا) رئیس صحنه تمثیل بلدیه شد. عبدالرحیم را خواست و تخلص محمودی را حذف، به عوض (ساربان) گذاشت.

برای اینکه سرکار، خلسه و سعایت در برابر خانواده محمودی داشتند جلوگیری شود، در رادیو بنام ساربان که مردم ندانند که مربوط به خانواده محمودی هست آغاز به سرودن نمود.

دیری نگذشت به زودترین فرصت شهرت بس به سزایی پیدا نمود و خواننده مردمی گردید. برای اجرای کنسرت به ولایات با سایر هنرمندان میرفتند، که همه سرو صداها برای تشهیر و تشویق ساربان بود.

در سفرهای خارج افغانستان، ایران، اتحاد شوروی سابق، رفته در ایران مورد عطف و لطف شاه ایران قرار گرفت.

موصوف هنرمند مردمی بود، هیچگاه حاضر نشد که به دربار آهنگ اجرا کند اما بنا بر خواهش خود ملکه حمیرا که عروسی پسر بزرگش شهزاده احمدشاه بود آهنگ (آهسته برو) را سرایید که باعث مسرت مدعوین گردید. ساربان بسیار شیک پوش و با ابروی های تند و پیوسته خویش جلب نظر میکرد.

از شهرت و محبت ساربان بعضی هنرمندان بخصوص آواز خوانها حسادت می نمودند. نظر به گفتار بعضی ها دو نفر از خوانندگان دست به هم داده ساربان را به نوشیدن الکول در مجالس و غیره جاها تشویق می نمودند.

حتی در پیاله او (چرس خام) می انداختند، خلاصه که بنا بر درک اوضاع اجتماعی و اقتصادی، رنج و غم روزگار و تفاوت و امتیاز در جامعه و محیط، روز به روز خرابتر شده میرفت و به نوشیدن الکول و کشیدن چرس اضافه روی میکرد.

از طرف دیگر آمدن اشخاص نامناسب و بعضی رفقاییش با آوردن شراب های وطنی و نا مطمئن وضع صحی ساربان ستاره تابان آسمان هنر افغانستان را مهیب و هبوط ساخت.

و چون خواهرزاده فقید، شخصیت مبارز و مشروطه خواه بزرگ کشور زنده یاد محمودی بود، از طرف مقامات کدام توجه خاصی صورت نمیگرفت.

آنکه فریاد میزد ، حال که دیوانه شدم میرویبی سرو سامانه شدم میروی با تاسف بالآخره تکلیف اش روز به روز تزايد کرده و هم فشار اقتصادی که به جز کرایه یک باب دکان که در مندوی بود دیگر کدام مدرکی نداشت، به مرض فلج اعصاب مبتلا شد. اوضاع سیاسی مملکت طوری شد که همه از ترس جان و زنده ماندن خود و فامیل باید کشور را ترک نموده و به پاکستان مهاجر شود. ساربان هم با حالت ناتوانی و مریضی شدید با خانواده خویش در پشاور مهاجر گردید.

بالآخره ساربان به تاریخ ۷ حمل ۱۳۷۳ جهان فانی را رها کرده بصوب خانه ابدی خویش رحلت نمود. (انا لله و انا الیه راجعون.)

مرحوم ساربان در ابتدا در پشاور بخاک سپاریده شد ، و بعد پیکر محرومی را توسط مسئولین تلویزیون ملی به کابل انتقال و در شهدای صالحین دفن گردید.

مرگ این بزرگ مرد موسیقی افغانستان درد آور و جان گاه است. بودن این مرد خجسته در موسیقی افغانستان ضروری بود، شادی می آفرید و رونق میداد. و صدای ملکوتی اش همه را مجذوب خویش میساخت.

ساربان متاهل و دارای فرزندان پسر و دختر بود، که پسرش بنام عبدالرب ساربان که شباهت زیادی به پدر دارد و چشمان و ابروی نامبرده بکلی مثل مرحوم زنده یاد ساربان است. و آهنگ های پدر خویش را باز خوانی مینماید.

فعلا" در کابل زندگی مینماید.

مرحوم ساربان سه دختر بنام های بانو سهیلا ، بانو شهلا که متاهل هستند در کابل زندگی می نمایند و بانو ژیلا که با همشیره زاده مرحوم ساربان انجنیر همایون نور ازدواج نموده و در امریکا زندگی مینمایند.

ساربان می سرود که ... خورشید من کجایی؟ سرد است خانه من... ویا، این غم بی حیا مرا هیچ رها نمی کند و ای ساربان آهسته ران.....آرام جانم میروود.....

ساربان بعد از درد غربت و بی وطنی صدا و آهنگی از گلوییش بر نخاست..

درود بر ساربان ، روح اش شاد و خوشنود ، یادش گرمی و ماوایش بهشت برین!